سکولاریزم یا دین ستیزی ماهرانه

سکولاریزم یا دین ستیزی ماهرانه

حسن عاشوری لنگرودی

بسم الله الرحمن الرحیم

في حكم داود: على العاقل ان يكون عارفاً بزمانه

در حکمت های داود نبی آمده است: برخرمنداست که به امور وحوادث زمانش عارف باشد. (امام جعفر صادق(ع))

پیشگفتار:

دین اسلام، دین کامل وجامعی است که در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی بشر رهنمودهای هدایت گرایانه دارد. در این دین هماهنگی و آمیختگی بین دیانت و سیاست به روشنی هویدا است; به گونه ای که انکار آن به قدری سخیف است که گویی بدیهّیات را انکار می کند و به قدری این ادّعا بی فایده است که گویی آب در هاون می کوبد.

عموم دانشوران اسلامی، از پیروان مکتب خلافت گرفته تا پیروان مکتب امامت همه و همه اذعان دارند که قرائت جدایی دین از سیاست و پذیرش «سکولاریزم» ویا زندانی کردن دین در معبدها و مسجدها، قرائتی مردود و با روح و محتوای اسلام بیگانه است.

امروزه هجمه ای همه جانبه و حساب شده از سوی دشمنان اسلام به ایدئولوژی این آیین با تز جدایی دین از سیاست، در جریان است وبا کمال تأسّف برخی از مسلمانان نا آگاهانه با این هجمه دشمنان هم صدا شده اند. با وجود این قرائت انحرافی از دین، بر دانشوران مسلمان لازم است. اوّلاً: این هجمه را شناسایی کنند وثانیاً: با روش پسندیده به دفع آن همّت نمایند.

بزرگ پیشوای شیعیان، امام جعفر صادق «ع» فرمود: «في حكم داود: على العاقل ان يكون عارفا بزمانه.»1

در حکمت های داود نبی آمده است: برخردمند است که به اوضاع و احوال زمان خود عارف وآگاه باشد.

یکی از ابعاد زمان شناسی در این عصر و زمان، شناسایی تحریفات، هجمه ها و قرائت های انحرافی از

دین اسلام است.

اینك به خواست خداوند بزرگ، در این نوشتار این مباحث را دنبال می کنیم.

ـ معنا ومفهوم سکولاریزم

ـ خواستگاه و پیدایش سکولاریزم

ـ اسلام ومعضل سکولاریزم

ـ راه حل ها برای رفع این هجمه

1 ـ مفهوم «سکولاریزم»:

واژه های «سکولاریزم» (= secularism) در زبان های فرانسوی وانگلیسی به معنای دنیوی گرایی است. این واژه از واژهای لاتینی «سکولوم» (saeculum) مشتق شده است، که به معنای امور این دنیاست.
«وسکولاریزم» به معنای دنیاپرستی یا اعتقاد به اصالت امور دنیایی و رد آن چه که غیر از آن است، می باشد.

بنابراین سکولاریزم در معنا و مفهوم آن طرد مذهب و دین را در بر دارد.2

در عرف امروزی سکولاریزم در معنای نفی حکومت دینی و اعتقاد به این که امور سیاسی و اجتماعی کاملاً بشری است و نباید در این حوزه ای که کاملاً بشری است، دین و مذهب نقش داشته باشد، به کار می رود.

سکولارها می گویند: دین از شئون دنیایی بشر جدا است. و اداره این شئون اعم از سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی و جزایی به انسان تعلّق دارد و انسان باید در سایه عقل و دانش خویش و بدون بهره گیری از رهنمودهای دینی مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ودیگر مناسبات جمعی خود را سامان دهد.

سکولارها براین باورند که یکی از ابعاد جامعه مدنی و یکی از فرازها و نمودهای مهم پیشرفت و تکامل این است که نه تنها دین در امور سیاسی و روابط کلان اجتماعی، اعم از سیاسی، اقتصادی، قضایی ومانندآن، نقشی نداشته باشد، بلکه اصلاً هیچ گونه نمودی و حضوری و نقشی نداشته باشد.

در نگاه سکولارها، آرمان ها و ارزش های سیاسی ـ اجتماعی بشری کاملاً دنیوی است. بنابراین در راه شناخت این ارزش ها و هم چنین در شناخت راه های وصول آن ارزش ها و آرمان ها، هیچ نیازی به استمداد از دین نیست.

نه تنها نیازی به دین نمی بینند، بلکه دخالت دین در این امور را به زیان جامعه می دانند ومی گویند: دین با عدالت، آزادی و پیشرفت علم معارض است.

آنچه در بین دین پژوهان و صاحب نظران در امور اجتماعی معاصر تحت عنوان «سکولاریزه شدن» دین مطرح است، به معنای فلسفی شدن، یا علمی شدن دین نیست، بلکه به حاشیه راندان و یا کنار زدن دین است. و کاهش نفوذ دین در جامعه و متن زندگی مردم مدّ نظر سکولارها است.

معادل ها: معادل های فارسی این اصطلاح عبارتند از: «دنیامداری»، «دنیاگرایی»، «دنیازدگی»، «دنیا پرستی»، «جدانگاری دین از دنیا»، «جدا شمردن دین از سیاست»، «بی خدایی»، «لا دینی»، «امحای دین»، «نادینی گری»3.

و در بین مترجمان عرب زبان غالباً واژهای «علمانّیت» به جای سکولاریزم به کار می رود. (العلمانّی: نسبة الی العلم بمعنی العالم، وهو خلاف الدینّی او الکهنوتی»4.

دو معنا: این نظریه را به دو صورت می توان به تصویر کشید.

تصویر اوّل: گفته شود: سکولاریزم یعنی جدایی دین از حکومت و این که آموزه های دینی هیچ نوع سیاستی را در برندارند.

تصویر دوّم: گفته شود: دین از شئون دنیوی انسان جداست. در امور دنیایی اعم از سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی و حقوقی و جزایی، همه این امور به خود انسان و اگذارشده است و دین کاری به این امور ندارند. بلکه دین یك امر شخصی و نوعی رابطه است بین خود فرد وخدای خویش. تصویر دوّم نسبت به تصویر اول کلی تر و عام تر است.

در این نوشتار تصویر دوّم از سکولاریزم مراد است و سکولاریزم در این معنا پی گیری می شود.

سکولاریزم وما تریالیسم:

سکولاریزم یك ایدئولوژی است; آیا این ایدئولوژی با ایدئولوژی ماتریالیستی سازگار است، یا با ایدئولوژی متافیزیکی؟ به کدام یك از این دو نزدیك و با کدام یك هماهنگ است؟.

در پاسخ این سئوال بیان می داریم: سکولاریزم هم خانواده ماتریالیسم است و یا یکی از ابعاد و تجلّی ماتریالیسم، سکولاریزم است. به بیان دیگر «سکولاریزم»، «ماتریالیسم» رقیق شده است. دین ستیزان گاهی نمی توانند با صراحت و به طور مستقیم با دین مبارزه کنند، به سراغ «سکولاریزم» می روند و در پناه

آن با دین به ستیز می پردازند.

«سکولارها» معمولاً یا در زمره «ماتریالیست»ها هستند ویا از مدافعان آن.

«ماتریالیست»ها اول بالباس «سکولاریستی» وبا نیرنگ و شیطنت با دین مبارزه می کنند، آن هم مبارزه غیر شفاف و غیر مستقیم، و سپس در صورت کسب موفقّیت، با صراحت وبا شفافیت تمام به جنگ با دین و مذهب برمی خیزند.

یعنی: در جوامعی که دین و مذهب ریشه دوانده است و در تاروپود اجتماع بشری حضور فعال دارد، مبارزه مستقیم با دین بی نتیجه است. ماتریالیست ها در چنین اجتماعی نمی توانند به طور مستقیم و صریح به مبارزه با دین قدم بردارند، چرا که اولاً: دین کار عایدی برای آنان ندارد وآنان موفّق نمی شوند و ثانیاً: افکار عمومی را بر ضد خود تحریك می کنند. آنان در چنین جوامعی اوّل از لباس «سکولاریستی» بهره می گیرند واگر در این قدم موفّقیتی عایدشان شد، آن گاه به طور مستقیم به دین ستیزی برمی خیزند. در واقع «سکولاریزم» دین ستیزی و دین زدایی کم رنگ و غیر شفاف است، ولی ماتریالیسم دین ستیزی و دین زدایی صریح و شفاف. سکولار، دین را از صحنه اجتماع بشری دور می کند و آن را در «معبد»ها، «کنشت»ها، «کلیسا»ها و«مسجد»ها زندانی می کند و به آن اجازه حضور در اجتماع را نمی دهد; اما ماتریالیست ها دین را حتی از «معبد»ها، «کنشت»ها، کلیسها و مسجدها می رانند.

بنابراین می توان گفت: «سکولاریزم» مقدمه ای برای «ماتریالیسم» است.

2 ـ پیدایش سکولاریزم

سکولاریزم پدیده ای است که اولین بار در غرب پدیدار شد. خواستگاه و مکان انعقاد وزایش و رشد آغازینش اروپااست. اروپا در پایان دوره ای که کلیسا قدرت و اقتدار فراوانی داشت، عده ای به ستیز با آن برخاستند و حرکتی را برای کاستن اقتدار کلیسا آغاز کردند، و سرانجام دست کلیسا را در امور اجتماعی محدود، بلکه قطع کردند سپس این جریان سکولاریزاسیون به گونه ای وارد جهان اسلام شد، ابتدا نگاهی می افکنیم به خواستگاه پیدایش سکولاریزم در غرب و سپس در جهان اسلام.

1 ـ 2 ـ خواستگاه سکولاریزم در اروپا:

سکولاریزم در پایان دوره قرون وسطای اروپائیان، در غرب پدیدارگشت. این پدیده مانند دیگر پدیده ها نمی تواند بی علت باشد، قطعاً علتی دارد حال علت و یا علل پیدایش سکولاریزم در چند قرن گذشته در اروپا چه چیزی و یا چه چیزهایی است؟ در پاسخ به این سئوال نمی توان به یك عامل خاصی بسنده کرد; چون که سکولاریزم پدیده ای اجتماعی است و معمولاً در پدیده های اجتماعی علت های متعددی نقش دارند; در پیدایش سکولاریزم نیز عوامل متعدّدی می توانند نقش داشته باشد.

سکولاریزم نوعی موضع گیری منفی در برابر دین مسیحّیت و متولیّان کلیسا است بنابراین باید دید که در دین مسیحّیت موجود در اروپا و در عملکردهای متصدیان کلیسا، چه ضعف هایی و کاستی هایی وجود داشته است. ضعف ها به دو گروه تقسیم می شود.

1 ـ ضعف های معرفتی

2 ـ ضعف های رفتاری

متفکّر شهید، علامه مرتضی مطهری در این باره بیان می دارد:

«کلیسا چه از نظر مفاهیم نارسایی که در الهیات عرضه داشت و چه از نظر رفتار غیر انسانی اش با توده مردم، خصوصاً طبقه دانشمندان و آزاد فکران، از علل عمده گرایش جهان مسیحی ـ و به طور غیر مستقیم جهان غیر مسیحی ـ به مادیگری است.»5

1 ـ 1 ـ 2 ـ ضعف های معرفتی کلیسا:

مسیحّیت موجود که مسیحّیت تحریف شده است، نمی تواند خود را آیین بر حق و آیین خردپسند معرفی کند. الهیات کلیسا از یك سری نارسایی هایی برخوردار است که دین پژوهان و آزاداندیشان با توّجه به آن کاستی ها نمی توانند آن را به عنوان یك آیین بر حق و نجات بخش بشریّت پذیرا باشند.

اصول اعتقادی و پایه های معرفتی آنان «فلسفه اسکولاستیك» یا فسفه اصحاب المدرسه ای دگماتیستی بود. این فلسفه که به مانند «علم کلام» مسلمانان نقش هدایت فکری و عقیدتی آنان را بازی می کرد. متضمن یك سری نارسایی هایی بود که با توّجه به آن نارسایی ها، باورهای مردم به این آیین سست می باشد. مانند اعتقاد به «اقنوم ثلاث» و یا مساله «تثلیث». گوستاولوبون فرانسوی که خود مسیحی است، در این باره می گوید:

«مسأله تثلیث در میان مسیحیان متضمن تناقض و پیچیدگی ها یی است.»6

علامه مطهری در این باره می گوید:

«کلیسا به خدا تصویر انسانی داد و خدا را در قالب بشری به افراد معرفی نمود. افراد تحت تأثیر نفوذ مذهبی کلیسا از کودکی خدا را با همین قالب های انسانی و مادی تلقی کردند و پس از رشد علمی دریافتند که این مطلب با موازین علمی و واقعی و عقلی صحیح سازگار نیست. و از طرف دیگر، توده های مردم طبعاً این مقدار قدرت نقادی ندارند که فکر کنند ممکن است مسائل مربوط به ماورای طبیعت، مفاهیم معقولی داشته باشد و کلیسا اشتباه کرده باشد، چون متوجه شدند که مفاهیم کلیسایی با مقیاس های علمی تطبیق نمی کند، مطلب را از اساس انکار کردند.»7

فلاماریون در کتاب خدا در طبیعت می گوید:

«کلیسا به این شکل خدا را معرفی کرد که چشم راستش تا چشم چپش شش هزار فرسخ فاصله دارد.»8

استاد شهید مطهری می نویسد:

«فلاماریون از «اگوست کنت» که پایه گذار «پوزتیوسیم» است و به اصطلاح اصالة العلمی است. مطلبی نقل

می کند که دورنمای خوبی است برای نشان دادن اینکه تصویری که دانشمندانی مانند اگوست کنت در محیط کلیسایی آن روز از خدا داشته اند، چگونه تصویری بوده است. فلاماریون می گوید: اگوست کنت گفته است: «علم پدر طبیعت و کائنات را از شغل خود منفصل کرد و او را به محل انزوا سوق داد و در حالی که از خدمات موقّت او اظهار قدردانی کرد، او را تا سر حدّ عظمتش هدایت نمود.»

مقصودش این است که قبلاً هر حادثه ای در جهان پیدا می شد، با استناد به خدا تعطیل می شد. مثلاً کسی تب می کرد، این پرسش به وجود می آمد که چرا تب کرده است، تب از کجا پیدا شد؟ جواب این بود که خدا تب را آورده. مفهوم عمومی از این جمله این نبود که گرداننده چرخ کائنات خداست و اینکه می گوییم خدا تب را آورد، یعنی خداوند گرداننده اصلی و کلی جهان است، بلکه مفهوم این جمله این بود که خدا مانند موجود مرموزی و مانند جادوگری که جادو می کند، یك مرتبه تصمیم گرفت بدون مقدمه تب بیافریند و آفرید. بعد علم آمد علت آن را کشف کرد، دیدند تب را خدا نیاورده است بلکه فلان نوع میکروب موجود عامل تب شده است. در این جا خدا یك قدم عقب نشینی کرد. بعد خداشناس مجبور بود بگوید: بحث را به میکروب منتقل می کنیم: میکروب را کی آفرید؟ علم علّت میکروب را هم کشف کرد که درچه شرایطی میکروب به وجود می آید. باز در این جاخدا قدمی عقب تر رفت. باز از علت آن علت بحث می شد. و هم چنین عقب نشینی خدا ادامه یافت، تا آن جا که علم توسعه یافت و عمومیت پیدا کرد و علت بسیاری از پدیده ها کشف شد و آن پدیده هایی که علّت آن ها مجهول ماند، یقین حاصل شد که علّتی از نوع علتهای شناخته شده دارد.

این جا بود که بشر برای همیشه عذر خدا را خواست، زیرا جایی و پُستی برایش باقی نمانده بود.»9

در الهیات کلیسا زمین کروی شکل نبود بلکه مسطح بود، می گفتند: «لیسبون» پایتخت «پرتقال» بام دنیا است و ورای آن آتش جهنم است و یا می گفتند: جهنم در قسمت های مرکزی آفریقا قرار دارد و خورشید به دور زمین می چرخد، نه بر عکس. کسی جرئت نداشت با این افکار باطل مقابله کند، چون که محکمه تفتیش عقاید او را به مرگ محکوم می کرد.

به قدری حوزه معرفتی و الهیات کلیسا و یا فلسفه اسکولاستیك غیر منطقی، نارسا و خرد گریز بود که برخی از دانشوران غربی بیان، داشته اند که از دانشکده های الهیات اروپا دانشجوی با ایمان درس خوان بی ایمان می شد. فیلسوف فرانسوی «اتین ژیلسون» می نویسد:

«شعار بسیاری از متکلمان بازگشت به انجیل بود: رجعت «گرار دگروت» هلندی نمونه بسیار بارزی است برای نشان دادن وضیع آن زمان. او معتقد بود که دانشگاه پاریس جایی است که جوان در آن جانه تنها الهیات نمی آموزد بلکه ناگزیر ایمان خود را هم عملاً از دست می دهد و این تنها در نتیجه بحث های اهل کلام است.»11

قرائت های گوناگون و متضاد در مورد الهیات و معرفت دینی دانشوران مسیحی و اربابان کلیسا به قدری زیاد بود که خود همین قرائت های متضاد و گوناگون یکی از اموری بود که بستر سکولاریزم را فراهم نمود «اتین ژیلسون» دراین باره می نویسد:

«بهترین راه گشودن مشکل این بود که همه این عقاید را یکسره خطا بدانند، بسیاری از متکلّمان احساس می کردند که این کشمکش های اسکولاستیك برای آینده دین سخت خطرناك است.»12

وضعّیت به گونه ای شد که هر چه تحولات دوره ای «رنسانس» چشم گیرتر می شد، به موازات این تحولات و این پیشرفتها، کاستی ها و نارسایی های فکری و معرفتی کلیسا بیش و بیش تر نمایان می شد. بنابراین یك باور جدید رواج یافت که بین «علم» و «دین» تضادی بس عمیق حکمفرما است. یعنی بین دانش های تجربی و دین کلیسا و معرفت هایی که کلیسا به عنوان عقاید گم بیان می دارد تضاد وجود دارد. در

چنین شرایطی افکار عمومی جامعه منتظر یك بهانه ای بود تا بر ضد آن افکار باطل و بسته دگمانیستی و مایه عقب ماندگی، واکنش نشان دهند.، که فرضیه تکاملی و ترانسفورمیستی «لامارك» و «داروین» و سپس جنجال های به ظاهر علمی، خود نمونه ای برای اثبات این مدعا است.

نتیجه این همه ضعف ها و کاستی ها و نارسایی های معرفتی این شد که افکار عمومی از دگماتیسم اسکولاستیك فاصله بگیرند و به «اسپی سیزم» «پروتستانیسم»، «پلورالیزم»، «سکولاریزم» و از همه مهم تر به سوی «ماتریالیسم» روی آورند.

2 ـ 1 ـ 2 ـ ضعف های رفتاری کلیسا:

کلیسا در دوره اقتدارش تنها یك سری نارسایی ها و ضعف های معرفتی نداشت، بلکه در رفتار نیز مرتکب ضعف ها و اشتباهات بسیاری شد. متصدیان کلیسا بسیار بد عمل کردند. رهبران دینی لباس خدایی پوشیدند و به جای هدایت مردم بهشت فروشی کردند، به جای این که به نارسایی های معرفتی خویش پی ببرند و آن را به نقد بگذارند و الهیات خویش را خردپسند کنند به ستیز با علم شتافتند و تلاش های علمی دانشمندان را حرکت ضد دین قلمداد کردند. نه تنها برای دانشمندان قدر ومنزلتی قایل نشدند و تلاششان را ارج ننهادند، بلکه با حربه دین به جنگ با آنان رفتند و از دین استفاده ابزاری کردند تا دانشمندان را سرکوب نمایند. راه شکوفایی علم ودانش و راه عدالت و آزادی را مسدود نمودند، وبا محکمه ای تفتیش عقاید و محاکمه ای ظالمانه، افکار عمومی را بر ضد خود شوراندند. نویسنده کتاب «علم و دین» می نویسد:

«در این دوره سیاه پنج میلیون نفر به جرم فکر کردن و سرپیچی از فرمان پاپ به دار زده شدند. گروه بسیاری را در سیاه چالهای تاریك و مرطوب روم و.... زندانی کردند. از سال 1481 تا 1499 میلادی به

دستور دادگاه، تفتیش عقاید ده هزار و دویست و بیست نفر را زنده زنده سوزاندند. و شش هزار و هشتصد و شصت نفر را شقه کردند و نود و هفت هزار و بیست و سه نفر را زیر شکنجه کشتند.»13

ویل دورانت می نویسد:

محکمه تفتیش عقاید، قوانین و آیین دادرسی خاص خود را داشت، پیش از آنکه دیوان محاکمات آن در شهری تشکیل شود، از فراز منابر کلیساها فرمان ایمان را به گوش می رسانید و از مردم می خواست که هر کدام از ملحد و بی دینی و بدعتگذاری سراغ دارند به سمع اعضای محکمه تفتیش برسانند طُرق شکنجه در جاها و زمانهای مختلف، متفاوت بود. گاه می شد که دست متهم را به پشتش می بستند و سپس با آن ها می آوریختندش. ممکن بود که او را ببندند چنان که نتواند حرکت کند و آن گاه چندان آب در گلویش بچکانند که به خفگی افتد. ممکن بود که طنابی چند بر اطراف بازوان وساق هایش ببندند و چندان محکم کنند که در گوشت های تنش فرو رود و به استخوان برسد....

شماره قربانیان... از سال 1480 تا 1488 (یعنی در مدت 8 سال) بالغ بر 8800 تن سوخته و 96494 تن محکوم به مجازات های دیگر و از سال 1480 تا 1808 بالغ بر 31912 تن سوخته و 491450 تن محکوم به مجازات های سنگینی تخمین زده شده است.»14

رقابت های بسیاری که بین فرمانروایی پاپ ها و قیصرها رخ داد، خود گامی دیگر در آماده کردن بستر سکولاریزم بود، از جمله مشاجره میان پاپ وسلطنت فرانسه در سال های 1269 تا 1303 وبیست و پنج سال بعد مشاجره میان ژان بیت دوم و لوی یاویر رخ داد که طی آن مخالفت با استقلال پاپ شکل گرفت و نیز مشاجره ای که در درون کلیسا و در میان روحانیون در گرفت که هر یك شرایط تحقق سکولاریزم را فراهم نمود15.

کوتاه سخن این که سکولاریزم در غرب معلول نارسایی های معرفتی و ضعف های رفتاری و خشونت های متصدیان کلیسا است. می توان گفت که در بعد نظری و معرفتی، عدم توانایی دین برای بقای نقش اصولی در عرصه سیاست، یعنی: فقدان اصول و مبانی و رهنمودهای لازم برای مدیریت صحنه های سیاسی و تنظیم حکومت و نهادهای آن از جانب آیین مسیحیت و نیز نداشتن حالت انعطاف پذیری اصولی در تحولات و پیش آمدهای مهم اجتماعی و در بعد رفتاری خشونت متصدیان کلیسا از جمله مهم ترین عوامل پیدایش سکولاریزم و دین زدایی در غرب است.

2 ـ 2 ـ خواستگاه سکولاریزم در جهان اسلام

در جهان اسلام در طول يك قرن گذشته، در چند مرحله افکار سکولاریستی مطرح شد.

یکی در پایان جنگ جهانی اوّل بود که انگلستان توانست خلافت عثمانی را شکست دهد وآن کشور اسلامی پهناور را به دهها کشور کوچك تقسیم کند.

حرکت دیگری در ایران شکل گرفت و این از زمانی بود که میرزای شیرازی حکم معروف مبنی بر تحریم تنباکو را بر ضد شرکت انگلیسی صادر کرد و با استقبال عموم مردم روبرو شد واز آن پس عالمان دینی توانستند نقش بزرگی در امور اجتماعی و سیاسی داشته باشند و این حرکت سر انجام به نهضت مشروطه ختم شد، در این دوره عده ای کوشیدند تا افکار سکولاریستی در ایران رواج دهند. سپس با آغاز انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی. این افکار از رونق افتاد، و بعد از گذشت دو دهه از پیروزی نهضت اسلامی امام خمینی، بار دیگر عده ای می کوشند تا برای چندمین بار این افکار را در این مرزوبوم رواج دهند.

خواستگاه همه این حرکت های سکولاریستی در جهان اسلام به دو چیز ختم می شود.

یکی تشویق و ترغیب استعمارگران غرب و وارثان آنان. که آنان با مطرح کردن اینکه باید دین خانه نشین شود ورجال دینی نقشی جز یك سری رهنمودهای اخلاقی آن هم تنها در بُعد عبادی نداشته باشند و محیط کار آنان از دایره منزل ومسجد تجاوز نکند، می کوشند تا دینی که مایه عزت، استقلال و پیشرفت مسلمان است، منزوی کنند تا شاید بتوانند باز هم به هدف استعماری واستثماری خویش نایل گردند.

امّا خواستگاه دوّم: اینکه برخی از مسلمانانی که پیشرفت اروپاییان را دیده اند و مرعوب آنان شده اند، به تقلید از آنان به سکولاریزم روی آورده اند بدون اینکه به ریشه ها و زمینه های رشد سکولاریزم در اروپا توجه داشته باشند، علامه شهید مرتضی مطهری در بحث گرایش های مادی می نویسد:

«این گرایش ها در محیط های مسیحی بوده، نه در محیط های اسلامی. در محیط های اسلامی هر چه پیدا شده است کپی و تقلیدی از اروپا بوده وهست.»16

سلطه ظلمانه اروپاییان در چند قرن گذشته بر کشورهای اسلامی وغارت منابع مسلمانان، بر کسی پوشیده نیست. در قرن های هفدهم، هیجدهم و نوزدهم میلادی اروپاییان مدام بر ظلم و استعمار و استثمار خویش افزودند که چنین هجومی با این ابعاد وسیع در تاریخ مانندی ندارد.

در این دوره ظلمی که استعمار به کشورهای اسلامی رواداشت در دیگر کشورها روا نداشت، به گفته محمد قطب: «در کشورهای غیر اسلامی که مورد تهاجم «استعمار» قرارگرفت، استعمار متعرض عقاید وعادات مردم آنها نشد، در هند، کاری با هندوئیسم نداشت، در آسیای جنوب شرقی کاری با بودائیم نداشت، در آفریقا هم متعرض بت پرستی نشد.»

«امّا در کشورهای اسلامی جز این بود جنگی بی امان بر ضد اسلام بود که آغاز آن هم دورساختن آیین اسلام و تحمیل قوانین بشری با کمك آهن وآتش بود، سپس به مراکز آموزشی اسلامی روی آورد، تا آن ها را ببندد ووادار کند که برنامه های دینی خود را تغییر دهند، سپس کوشید تا عادات وسنت ها وآداب مردم را با ابزار گوناگونی که در اختیار «هجوم فکری» در زمینه های آموزش و وسایل تبلیغاتی بود، دگرگون سازد.»17

در این دوره ظلمت وخفقان که مردم مسلماً معمولاً هم گرفتار استعمار و استثمار خارجی بودند و هم گرفتار استبداد داخلی، چندان سخنی از جریان «سکولاریستی» در جهان اسلام نبود.

در این چند قرن مذکور در تقابل ورویارویی بین جهان غرب عمدتاً مسیحی، آنان تفوق یافتند، چون که با ابزارهای جنگی پیشرفته و تکامل ورشد، تدریجی و پیوسته فن آوری که نصیب آنان شده بود، توانستند بر جهان اسلام مسّلط شوند. لیکن در اوان قرن بیستم میلادی جهان اسلام شاهد یك سری حرکت های امید آفرین بود، بر اثر مجاهدت ها و حرکت های احیاگرانه راد مردانی همانند «سید جمال الدین اسد آبادی» یا «اقبال لاهوری» «میرزای شیرازی»، «سید رشید رضا»، «محمد عبده»، «سید قطب» و... عصر رنسانس مسلمانان آغاز شد، بر خلاف رنسانس غربی ها که در دوره رنسانس جریان دین زدایی وجود داشت، دراین حرکت احیاگرانه جهان اسلام، جریان دین زدایی و حیات و نقش آفرینی دین در جامعه مطرح است. کشمکش بین دو فرهنگ شرق اسلامی و غرب عمدتاً مسیحی متمایل به لا دینی شکل تازه ای به خود گرفت.

آنانی که در چند قرن گذشته با استعمار و استحمار واستثمار ستم ها بر مسلمانان روا داشته بودند، این بار دریافتند که با تلاش دانشوران ربانی وبیداری مسلمانان قافیه را باخته اند و دانستند که دیگر نمی توانند به راحتی بر غارت منابع مسلمانان ادامه دهند، چون که مسلمانان بار دیگر به اسلام پناه می برند و از دامن پر رحمت اسلام بهره می گیرند و تجاوزگران را از بهره های نا مشروع باز می دارند. به دنبال این خیزش مسلمانان، استعمارگران کوشیدند تا افکار «سکولاریستی»، در جوامع اسلامی رواج یابد، چرا که بارونق افکار «سکولاریستی» نقش دین محدود می شود; دیگر اسلام نمی تواند در جوامع بشری جولان دهد و مردم را بر ضد غارتگران بسیج کند. بلکه اسلام در مسجدها و خانه ها محصور وزندانی می شود و دیگر چراغ بیداری و هوشیاری و رهایی و رستگاری مسلمانان نمی گردد.

بنابراین یکی از علت های مهم رواج افکار سکولاریستی در جهان اسلام، توطئه استعمارگران برای بی خاصیت نمودن نقش اسلام است، تا بلکه از این راه جلو فعالیت های حق طلبانه واستقلال خواهانه مسلمانان را که از اسلام و قرآن رهنمود می گیرند، سد نمایند. آنان بارها تجربه کرده اند که قرآن، اسلام و عالمان دینی چه نقش بزرگی در هدایت و بسیج نیروها دارند. شادروان جلال آل احمد درباره پیروزی عالمان شیعه در ایران بر ضد قراردادهای استعماری انگلستان در دوره قاجار که با فتوای میرزای شیرازی اوضاع متحوّل شد، از زاویه خاصی مورد بررسی قرار می دهد و می نویسد:

«این پیروزی مقدماتی به ضررنهایی روحانیت تمام شد، چرا که هم کمپانی و هم حکومت های دست نشانده و هم روشنفکر خدمتگزار حکومت، دریافتند که حریف اصلی کیست تا به آن طریق که می دانیم در مشروطه و پس از آن دستش را کوتاه کنند.»18

زمینه ای دیگر رشد افکار سکولاریستی، حرکت های تقلیدی از سوی طیفی از غربزدگان روشنفکرنما در کشورهای اسلامی است. در این علت و زمینه هم سلطه طلبان غربی شرکت دارند و هم روشفنکر نمایان شرقی.

سلطه طلبان غربی دخیل هستند، چون که با تبلیغات و نیرنگ های بسیار چنین وانمود کردند که دین مایه عقب ماندگی است، در حالی که دین اسلام مایه پیشرفت است، نه عقب ماندگی. این سخن را اقبال لاهوری در چند بیت شعر چنین بیان می کند:

آه از افرنگ واز آیین او *** آه از اندیشه لا دین او

علم حق را ساحری آموختند *** ساحری نی کافری آموختند19 آری دین مسیحیت تحریف شده با فلسفه اسکولاستیك منحط و با محتوای ضد علم و ضد عقل و با سابقه بدی که از خود به جاگذاشت و هزاران دانشمند را سوزاند، چنین آیینی مانع پیشرفت است، نه دین اسلامی که می گوید دانش طلبی بر همه واجب است آن هم زگهواره تاگور.

آنان با شیطنت های فراوان عده ای را فریب دادند و الینه نمودند تا منادیان و مروّجان غیر مستقیم استعمار در جهان اسلام باشند; به گونه ای که حتی در مرکز خلافت عثمانی، با حرکت سکولاریستی، اسلام زدایی کردند. ورسماً اعلان نمودند که به جای اینکه دین اسلام عامل وحدت مردم قرارگیرد، ملّیت عامل وحدت باشد. به جای اینکه قوانین مدنی را از اسلام و قرآن اقتباس نمایند، از غرب اقتباس کردند، به جای اینکه دین اسلام که بسیاری از احکامش سیاسی است، به آن نقش بدهند، و دین را توأم با سیاست معرفی کنند، آن را جدای از سیاست معرفی کردند. گفتند: خط و حروف عربی مایه عقب ماندگی است، آن را به خط حروف لاتین تغییر شکل دادند، تا مسلمانان از میراث غنی فرهنگی و کتاب هایی که بیش از هزار سال در کشورهای اسلامی نوشته شده اند و رواج دارند، از آن ها بیگانه شوند.

در سال 1929 میلادی در مجلس قانونگذاری ترکیه، قانونی را به تصویب رساندند که به مقتضای آن، واژه های مذهبی را از قانون ترکیه حذف کردند، وجمله: «دین رسمی جمهوری ترکیه دین اسلام است» از قانون

اساسی ترکیه حذف کردند. و به جای سوگند به قرآن، سوگند به شرافت را قرار دادند. شبیه همین اموری که در ترکیه صورت گرفت در ایران هم کوشیدندلیکن، موفّق نشدند.

«عبد ا جودت» که یکی از پیشگامان تجدد ترکیه است، گفت: «همه چیز از فرهنگ حتی سیفلیس آن.»

حتی دستور حکومتی بود که مردم کلاه های سنتی (فینه) را از سر بردارند و به جای آن کلاه شاپوی غربی بر سر بگذارند و خنده آور است که این را در مجلس قانونگذاری ترکیه مطرح کردند و تصویب شد.

اقبال لاهوری که این همه حرکت های تقلیدی و ذلیلانه مسلمانان را که می بیند با سوز دل می گوید:

شرق را از خود برد تقلید غرب *** باید این اقوام را تنقید غرب

قوّت مغرب نه از چنگ ورباب *** نی ز رقص دختران بی حجاب

نی ز سحر دختران لاله رو *** نی ز عریان ساق ونی از قطع مو

محکمی او را نه از «لادینی» است *** نی فروغش از خط لاتینی است

قوت افرنگ از علم وفن است *** از همین آتش چراغش روشن است

علم و فن را ای جوان شوخ وشنگ *** علم می باید نه ملبوس فرنگ

اندر این ره جز نکه مطلوب نیست *** این کُله یا آن کُله مطلوب نیست

فکر چالاکی اگر داری بس است *** طبع ادراکی، اگر داری بس است.21 گویند که در گذشته گرمابه های ایران با شیپور و بوق مجهز بود. گرمابه دار برای آگاه ساختن مردم از باز شدن گرمابه، یك ساعت پیش از طلوع آفتاب شیپور می زد. اتفاقاً روزی در یکی از شهرها شیپور حمامی خراب شده وی با زحمت زیاد شیپوری را با قیمت گران تهیه نمود.

مرد غریبی که تازه وارد شهر شده بود و دیده بود که شیپور با قیمت گران خریده است، خوشحال شد و تصمیم گرفت که تعداد زیادی شیپور بخرد و به این شهر حمل کند، تاسود بسیاری نصیب او بشود، مال التجاره خویش را وارد میدان بزرگ شهر کرد و انتظار داشت در نخستین لحظه مردم برای خریدن شیپورها سرو دست بشکنند. ولی او هر چه توقف کرد کسی از او شیپوری نخرید.

بازرگان ثروتمندی که عصا به دست از آن میدان عبور می کرد، علت نقل این همه شیپورها را از آن مرد غریب پرسید. وی سرگذشت خویش را برای او بازگوکرد. بازرگان خردمند از حماقت و ابلهی او در شگفت فروماند. و گفت: «آخر تو فکر نکردی که این شهر دو فقره حمام بیش ندارد و این همه شیپور در این شهر به فروش نمی رسد؟! ولی من برای تو فردا کاری انجام می دهم که همه این ها در ظرف چند روز به فروش برسد.»

بامدادان این مرد سرشناس به جای عصا شیپور را در دست گرفت و تکیه زنان را تجارت خانه را پیمود.

شیوه این بازرگان توجه مردم را به خود جلب کرد و با خود گفتند: لابد رمز ثروتمند شدن این بازرگان به این است که به جای عصا شیپور دارد. مردم کورکورانه رفتند و شیپورهای آن مرد غریب را خریدند. بازرگان به آن مرد غریب پیغام داد: حال که همه شیپورهایت به فروش رفته است از این شهر بیرون برو.

فردای آن روز بازرگان، بار دیگر به جای شیپور، عصا در دست گرفت و به حجره خویش رفت، مردم فهمیدند که فریب خوردند و کورکورانه ادای اورا در آوردند.

مولوی در این باره می گوید:

مرمرا تقلیدشان برباد داد *** ای دو صد لعنت بر این تقلید باد.22

مولوی در قالب یك داستان زیان حرکت های تقلیدی کورکورانه را این گونه به تصویر می کشد:

در خانقاهی دهها درویش تهی دست زندگی می کردند، از قضا درویشی از مسافرت بازگشت، یکسره به خانقاه رفت و الاغ خود را به مستخدم خانقاه سپرد تا یك شب در مراسم بزم درویشان شرکت کند.

درویشان گرسنه مقدم اورا گرامی داشتند وسران خانقاه با هم خلوت کردند و تصمیم گرفتند که خر این میهمان را سر ببرند واز گرسنگی نجات پیداکنند.

در پایان غذا مراسم «سماع» و پایکوبی دسته جمعی درویشان که درویش صاحب الاغ نیز جزء آنان بود، آغاز شد. مُطرب آن شب را با جمله ای «خر برفت....»

آغاز کرد.

چون سماع زاوّل تاکران *** مطرب آغازید یك ضرب گران

خربرفت و خربرفت آغاز کرد *** زین حرارت جمله را انباز کرد

زین حرارت پایکوبان تا سحر *** کف زنان، خررفت، خررفت ای پسر

ازره تقلید آن صوفی همین *** خربرفت آغاز کرد، اندر چنین. ذکر ورد «خربرفت...» تا آغاز طلیعه فجر ادامه داشت و درویش صاحب الاغ از همه جا بی خبر با آنان دم گرفته و همان ورد را باصد شوق بر زبان جاری می کند.

بامدادان، درویشان، خانقاه را خلوت کردند و هر کسی راه خانه خویش را پیش گرفت. درویش صاحب الاغ بیرون آمد و الاغ خویش را از مستخدم خانقاه طلبید. وی گفت الاغ شما را فروختند و سربریدند و بزمی تشکیل دادند و شما هم در مراسم میهمانی و سماع شرکت داشتید.

درویش گفت: چرا به من خبر ندادی؟

مستخدم گفت: من آمدم لیکن دیدم تو بیش از دیگران شعر خربرفت و خربرفت را بر زبان جاری می کنی.

گفت وا آمدم من بارها *** تاترا واقف کنم زین کارها

تو همی گفتی که خررفت ای پسر *** از همه گویندگان باذوق تر

باز می گفتم که او خود واقف است *** زین قضا راضی است، مرد عارف است مولوی سپس از این داستان نتیجه می گیرد ومی گوید:

گفت آن را جمله می گفتند خوش *** مرا مراهم ذوق آمد گفتنش

مرمرا تقلیدشان برباد داد *** ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

خاصه تقلید چنین بی حاصلان *** کآبرو را ریختند از بهرنان23

سید جمال الدین اسدآبادی در وصف این افراد شیفته غرب که کورکورانه از آنان تقلید می کنند می گوید:

«این افراد مانند مادر احمقی می مانند که غذایی به مذاقش لذیذ می آید واز آن غذا به طفل شیرخوار خویش می دهد; در صورتی که مزاج کودك جز شیر نمی پذیرد.»24

پدیده سکولاریزم خواستگاهش اروپا است آن هم مربوط است دین مسیحیت تحریف شده ای که مخالف با علم و

پیشرفت است. دینی که در آن رهبانیت نهفته است، دینی که از یك خشونت چند صد ساله ضد بشری برخوردار است.بنابراین اگر فردی سکولاریزم را از مسیحیت به دین اسلام تشری بدهیدمانند همان مادر نادانی می ماند که ذایقه خویش را با ذایقه نوزادش یکی بداند و هر غذایی که باب طبع خویش است به بچه نوزادش بدهد.

در جهان عرب افرادی مانند «علی عبد الرزاق»ها، در بین ملّت ترك افرای مانند عبد ا جودت ها و «مصطفی کمال»ها، در میان ملت ایران افرادی همانند «تقی زادها» و رضامیرپنج ها، می کوشیدند تا افکار سکولاریستی ویژه غرب را مقلدوار به جامعه اسلامی تسری بدهند.

حال سخن در این است که این افکار با محتوای دین اسلام چه تناسبی دارد.

3 ـ اسلام وسکولاریزم:

مسیحیت با توجّه به نارسایی هایی که در بُعد معرفتی و الهیات آن داشت و نیز با توجّه به عملکرد نا صوابی که در دوره اقتدار و حکمرانی کلیسا، متصدیان کلیسا داشتند; این دو چیز بستر رشد و نمو «سکولاریزم» را آماده کردند و سرانجام همین بستر یاد شده، مسیحیت را از جامعه ترد و در کلیساها محبوس نمود. آیا چنین روندی د راسلام هم وجود دارد؟

سخن را در دو فراز پی می گیریم:

1 ـ آیا باتوجه به بعد معرفتی و محتوای دین اسلام، سیاست با آن توأم است یا گسیخته از آن.

2 ـ آیا عملکردهای مسلمانان در دوره اقتدار مایه دین گریزی شد یا خیر؟

1 ـ 3 ـ دین و سیاست در اسلام:

معنای دین: دین عبارت است از: مجموعه به هم پیوسته ای از باورها و اندیشه های برگرفته از وحی الهی در رابطه با جهان، انسان، جامعه و جهان پس از مرگ، که هدف آن هدایت انسان به سوی روش بهتر زیستی و کامل تر شدن است.25

معنای سیاست: سیاست عبارت است از: مدیریت کلان دولت و راهبرد امور عمومی در جهت مصلحت جمعی و انتخاب روش های بهتر در اداره شئون کشور، یا علم اداره یك جامعه متشکل و یا هنر تمشیت امور مردم در رابطه با دولت، که همواره در ارتباط با بخشی از زندگی انسان مطرح است.

چون به عمل انسان مربوط می شود، ناگزیر با دین که متکفّل بیان و شیوه های زیستن است، تماس پیدا می کند و از آن رو یا تضاد با آن و یا هم سوی آن عمل می کند. در هر دو حال دین به سیاست نظر دارد و سیاست نیز به نوبه خود در قلمرو دین عمل می کند.26

بنابراین معنای یاد شده، سیاست مربوط به تدبیر درست و همت نهادن در مصالح عمومی مردم است نه اینکه شیطنت های شیاطین را سیاست بنامیم. در این باره امام خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران بیان داشت:

«آیت ا کاشانی در قلعه فلك الافلاك محبوس بود. رئیس زندان آن جا روزی در کنار گفت و گو با آقای کاشانی گفته بود: شما چرا در سیاست دخالت می کنید. سیاست شأن شما نیست.... ایشان به او گفتند: اگر من دخالت در سیاست نکنم، کی دخالت بکند؟.»27

امام خمینی در ادامه سخن بیان، داشت:

«مرا نزد رئیس سازمان امنیت بردند او ضمن صحبت هایش گفت: آقا سیاست عبارت از دروغ گویی است; عبارت از خدعه است; عبارت از فریب است; عبارت از پدر سوختگی است. این را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست مال شماست. البته این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد. این سیاست شیطانی است وامّا سیاست به معنای اینکه جامعه را راه ببرد و هدایت کند و هدایت کند به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست، این در روایات ما برای نبی اکرم«ص» بالفظ سیاست ثابت شده است... در آن روایت هم هست که پیامبر اکرم «ص» مبعوث شد که سیاست امت را متکفّل باشد.»28

حال با توجه به مفهوم دین و سیاست، به محتوای دین اسلام نظری افکنده شود و در این مسأله دقت شود که:

آیا دین اسلام با سکولاریزم هماهنگ است یا متضاد؟ آیا اسلام دین فردی است یا هم دین فردی است و هم دین اجتماعی؟

آیا اسلام تنها به خودسازی و هدایت فردی توجّه دارد یا افزون بر آن به جامعه سازی و هدایت اجتماع هم نظر دارد؟

آیا اسلام دین آخرت است یا هم دین دنیا و هم دین آخرت؟

برای پاسخ گویی و داوری به این پرسش ها دو راه در پیش روی ما باز است.

1 ـ از راه محتوای دین و توجه در باورها، ایدئولوژی و اخلاقیات دینی.

2 ـ از راه شناخت و اظهار نظردین شناسان.

راه اوّل و توجه به محتوای دین:

در این نگاه محتوایی به دین، نگرش به چند نکته ضروری است. تا با توجه به این چند نکته به توأم بودن دین با سیاست پی برد.

نکته اوّل: اسلام دین جامع و کاملی است و در هدایتگریش مورد رضایت پروردگار است. (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.»29

در این جامعیت و کمال دین، تنها وجود قوانین مطرح نیست. بلکه افزون بر بهره مندی قوانین لازم و ضروری برای سعادت بشر، به اجرای آن نیز عنایت دارد. امام خمینی بزرگ پرچمدار نهضت اسلامی در قرن بیستم در این باره بیان داشت:

«مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر بشود، به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یك مجموعه قانون، یعنی: احکام شرع، یك حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقرکرده است. رسول اکرم(ص) در رأس تشکیلات اجرایی جامعه ی مسلمانان قرار داشت، علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و بر قراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد، در آن زمان مثلاً به قانون جزا اکتفا نمی کرد، بلکه در ضمن به اجرای آن می پرداخت: دست می برید، حد می زد، رجم می کرد. پس از رسول اکرم(ص) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد...»31

نکته دوّم: دراسلام از رهبانّیت و تارك دنیا شدن منع شده است. اگر در مسیحیت موجود رهبانّیت ارزشمند است، در دین اسلام ضد ارزش است، قرآن می گوید: رهبانّیت در پیکیره دین حضرت عیسی (ع) وجود ندارد لیکن علمای نصارا آن را وارد دین کردند. (ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الاّ ابتغاءرضوان ا.)32

در تاریخ آمده است که همسر صحابی بزرگ عثمان بن مظعون به نزد رسول گرامی اسلام(ص) رفت و عرض کرد: ای رسول خدا، شوهرم عثمان بن مظعون به سوی رهبانیت روی آورده است، رسول مکرم اسلام(ص) به خانه عثمان رفت و فرمود; ای عثمان خداوند مرا به رهبانیت مأمور نکرده است. (یا عثمان لم یرسلنی ا بالرّهبانّیة ولکن بعثنی بالحنیفیه السّهلة السّمحة، اصوم واصلّی والمس اهلد،فمن احبّ فطرتی فلیستن بسنّتی ومن سنّتی النکاح)33.

اسلام رهبانیت را نمی پسندد، بلکه می گوید آدمی در اجتماع باشد و از مواهب دنیوی بهره مند گردد لیکن همتش اعتلای کلمة ا باشد.

به گفته شاعر:

هر گز میان حاضر و غایب شنیده ای *** من در میان جمع و دلم جای دیگر است

نکته سوّم: احکام اسلامی منحصر به یك سری کارهای عبادی و فردی نیست. بلکه اسلام مجموعه ای از معارف، تعالیم و احکامی است که زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، قضایی، اقتصادی، جزایی و روابط بین الملل مسلمانان را شامل می شود. بسیاری از آیات قرآنی و روایات اسلامی، به امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، قضایی و جزایی اسلام مربوط است. مانند آیاتی که مربوط به امر به معروف و نهی از منکر است مانند (ولتکن منکم أمة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر وأولئك هم المفلحون)34، وآیات مربوط به جهاد مانند (وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کلّه)35. ویا (واعدوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخیل ترهبون به عدوّ ا و

عدوّكم وآخرين من دونهم لا تعلمونهم ا يعلمهم)36، وآيات مربوط به احكام جزايى درباره مفسدفي الارض مانند (انّما جزاء الذّين يحاربون ا ورسوله ويسعون في الارض فساداً أن يقتّلوا او يصلّبوا او يقطع ايديهم وارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض) 37.

ومربوط به مجازات دزد مانند (والسارق والسارقة فاقطعواايديهما جزاءاً بما كسبا نكالاً من ا)38.

امام على (ع) فرمود: «فرض ا... الجهاد عزّاً للاسلام وللامر بالمعروف مصلحة للعوام والنهى عن المنكر ردعاً للسفهاء... والامامة نظاماً للاّمة، خدوند واجب گردانيد جهاد را براى ارجمندى اسلام، وامر به معروف را براى اصلاح مردم، و نهى از منكر را براى جلوگيرى از ارتكاب گناه كم خردان، و امامت و پيشوايى را براى نظم و آرامش امّت مسلمان.»39

امام رضا(ع) فرمود: ان الامة زمام الدّين و نظام المسلمين وصلاح الدنيا و عزّ المؤمنين، انّ الامامة اسس الاسلام النامّى وفرعه السامي، بالامام تمام الصلاة و الزكاة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفدء والصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف. الامام يحلل حلال ا و يحرّم حرام ا ويقيم حدود ا ويذّب عن دين ا».41.

«امامت ورهبرى ما زمام دين، مايه نظام مسلمانان، صلاح دنيا و عزّت مؤمنان است. امامت و پيشوايى هم ريشه و اساس بالنده اسلام است و هم شاخه برافراشته آن. نماز، زكات، روزه، حج و جهاد در پرتو امامت محتواى كامل خود را مى يابد.

در آمد خارجی و داخلی مسلمانان امامت روبه افزایش می گذارد.

اجرای حدود و احکام و نگاه داری مرزها و اطراف کشور اسلامی در سایه امامت و حکومت عملی می شود. امام است که حلیّت حلال خدا و حرمت حرام خدا را تثبیت می کند، حدود خدا را اقامه واز دین خدا دفاع می کند.

امام خمینی در این باره می گوید: «نسبت اجتماعیات قرآن در آیات عبادی آن از نسبت صد به یك هم بیش تر است. از کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است، سه تا چهار کتاب مربوط به عبادات است. و مقداری هم مربوط به اخلاقیات، و بقیّه هم مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، سیاست و تدبیر جامعه است.»42

نکته چهارم: پیامبر بزرگ اسلام به مدت سیزده سال در مکه به ارشاد و هدایت و بیان احکام و معارف اسلامی پرداخت و سپس به مدینه هجرت نمود و اولین دولت اسلامی را تشکیل داد و همه مقدمات لازم برای برقراری حکومت را، از قبیل بیعت با قبایل، بستن پیمان برادری بین مهاجران و انصار و نیز پیمان دفاعی مشترك میان مسلمانان و یهود، تأسیس مسجد به عنوان مرکز مشاوره و امور اجتماعی و سیاسی و تصمیم گیری و... مهیا نمود و استاندران، فرمانداران مناطق و مأموران اخذ زکات و مالیات و فرماندهان نظامی را نصب نمود.

با توجه به این نکاتی که بیان شد و نیز موارد دیگری که به مانند این موارد است ولی به جهت رعایت اختصار بیان نشده است، در می یابیم که در دین اسلام دین و سیاست با هم آمیخته است، سکولاریزم هیچ نوع همخوانی و قرابتی با اسلام ندارد.

راه دوّم و توجّه به دیدگاه دین پژوهان:

دین پژوهان و اسلام شناسان; از صدر اسلام تاکنون دین اسلام را توأم با سیاست نگریسته اند. صحابه پیامبر (ص) دین را هماهنگ با سیاست تفسیر می کردند، بعد از صحابه «تابعین» هم همانند صحابه دین اسلام را توأم با سیاست می دانستند و این نگرش در میان عالمان دین همچنان رواج دارد.

* «ابو حامد محمد غزالی» (متوفای 505 ق) در کتاب نصیحة الملوك تمامی تلاش خویش را به حل تعارض میان دین و دنیا معطوف داشته است، او معتقد است که حیات آدمی مجموعه ای است فراهم آمده از دین و دنیا; و نظام دین جز از طریق دنیا سامان نمی پذیرد. می گوید: «لا یتم دین الاّ بالدنیا ولذلك قیل الدین والسلطان توأمان والدین اسسّ والسلطان حارس.»

و در جای دیگر می افزاید: «ان السلطان ضرورّی في نظام الدنیا ونظام الدنیا ضروری في نظام الدین ونظام الدین ضروری في الفوز بسعادة الاخرة وهو مقصود الانبیاء»43.

* «سید جعفر کشفی از علمای عصر قاجار درباره اتکای دین و دولت به یکدیگر بیان روشنی دارد. او با استفاده از دین عبارت مشهور «الدین والملك توأمان لا یتم احدهما الاّ بالاخر»، می گوید:

اقامه دین با عدم سلطنت سلطان وعدم نظام، غیر متحقق الوقوع است، و امارت و سلطنت بدون دین، طریقه معیشت و معاشرت حیوانات است... سلطنت به منزله ارکان است و دین به مثابه اساس و اساس بی ارکان ضیاع و ناتمام است و ارکان بی اساس غیر مستقیم وخراب. پس امارت و سلطنتی که از برای بنی

نوع انسان است و آیات و احادیث در مدح و فضیلت آن رسیده است همان امارت و سلطنتی است که بادین توأم و به هم بسته باشد، نه غیر آن.»44

* حمید عنایت از متفکران و نویسندگان معاصر، اسلام را برنامه جامعی برای تنظیم حیات انسانی می داند و می گوید: «سیاست» ابزار لازم تحقّق آن است.

همو می گوید: «در دل ودرون مسلمانان گرایش خاصی نسبت به سیاست نهضت است که مستقیماً از روح تعالیم اسلام نشأت می گیرد.»45

حمید عنایت سیاسی شدن ذهن مسلمان را که باعث می گردد یك مسلمان موجودی سیاسی از جدی ترین نوع آن شود، چند عنصر را دخیل می داند و این گونه بر می شمارد:

1 ـ باتوجه به توصیه قرآن به مسلمانان، در این که حضرت محمد(ص) را سر مشق والا و اسوه حسنه خویش قرار دهند (لكم في رسول ا اسوة حسنة)46 و همانند او که در بنانهادن حکومتی بر مبنای تعالیم آسلامی موفق بود، آنان نیز در این راه تلاش نمایند، دیگر عذری برای بی تفاوتی سیاسی یك مسلمان باقی نمی ماند.

2 ـ از آن جا که عملی شدن بسیاری از دستور العمل های دینی مستلزم حصول شرایطی است که جز با تشکیل حکومت و از طریق یك حکومت «دین مدار» محقّق نمی گردد و زندگی و حیات مسلمانان در ظّل حکومت غیر پای بند به اصول و مقررات دینی، توأم با تعطیل شدن ابواب متعددی از فقه و احکام دینی است، بنابر

این یك مسلمان موظف به تلاش برای تأمین این شرایط، به عنوان مقدمه ای واجب می باشد.

3 ـ برای مسلمانان در طول تاریخ همواره دو پرسش سیاسی مهم مطرح بوده است که ملهم از تعالیم قرآنی است:

ـ چه کسی شایسته حکومت است؟

ـ حجیّت اطاعت از حاکم وقت چیست؟

اینکه پاسخ این دو پرسش در عمل چه باشد، وظیفه دینی دفاع از رژیم متمایل به اسلام، یا تکلیف الهی براندازی حاکم جور را برای مسلمانان در سراسر تاریخ تعیین می کرده است.47

* عبد الرحمان بن خلدون اندلسی در باره ی سیاسی بودن دین اسلام می نویسد:

«حقیقت خلافت جانشین شدن از صاحب شرع، برای محافظت دین و سیاست امور دنیوی است، باید بدانیم که صاحب شرع عهده دار دو امر مهم است: یکی اجرای امور دینی بر مقتضای تکالیف شرعی که مأمور است آن ها را تبلیغ کند و مردم را بدان ها وا دارد و دیگری تنفیذ سیاست به مقتضای مصالح عمومی در عمران و اجتماع بشری.»48

از گذشته دور تاکنون بسیاری از دانشیان دینی درباره پیوند دین و سیاست کتاب ها نوشته اند و درباره «فقه سیاسي» یا «فقه الحکومه» و یا «احکام السلطانیه» قلم زده اند.

* یحیی بن آدم قرشی متوفای 203 هـ ـ ق. کتابی در شیوه کشورداری و چگونگی اداره امور اقتصادی نوشته است. این کتاب به نام «الخراج» اکنون موجود و در دسترس پژوهشگران قراردارد.

* قاضی ابو یوسف، از قاضیان دستگاه خلافت عباسی، به خواست هارون الرشید کتابی نوشته است به نام «الخراج» که درباره مسایل سیاسی، اقتصادی و روابط بین الملل، اصول و کلیّات دادرسی، مسائل مالی نظام و وارتباطات خارجی از دیدگاه فقه اسلامی بحث می کند.

* ابن قتیبه ی دنیوری از علمای نامدار اهل سنت که در قرن سّوم هجری می زیست و منصب دادرسی دنیوری را بر عهده داشت، کتابی به نام «الامامة والسیاسة» نوشته است که تاریخ سیاسی جهان اسلام و شرایط خلیفه مسلمانان را قلم زده است.

* ابی عبید قاسم بن سلام، برای گشودن گره های فقهی و اقتصادی دولت مأمون عباسی، کتاب «الاموال» را در باره ی اقتصاد اسلامی و سیره پیشینیان درباره ثروت و بیت المال نوشته است.

* قاضی ابویعلی، محمد بن حسین موصلی متوفای 458 هـ. ق. کتاب «الاحکام السلطانیه» را در باب پیوند

بین دین و دولت نوشت. موصلی از سوی حکومت قائم بامر ا عباسی قاضی بغداد بود.

* علی بن محمد ماوردی متوفای 450 هـ. ق. در مسائل سیاسی جهان اسلام کتاب «الاحکام السلطانیه» را نوشت.

* خواجه نظام الملك در دولت سلجوقیان به دستور ملك شاه سلجوقی «سیاست نامه» را نوشت.

* غزالی در همین دور کتاب «نصیحة الملوك» را نوشت.

* سعد الدین تفتازانی در دوره تیمور گورکانی کتاب «المقاصد» را درباره پیوند بین دین و دولت و شرایط حاکم نوشت.

* محمد بن محمد بن احمد قرشی در همین دوره تیموریان کتاب «معالم القربه» را در باب کشورداری نوشت.

* ابن روز بهان در دوره بعد کتاب های «سلوك الملوك» و «مهمان نامه بخارا» را درباره دیدگاه های کلامی و سیاسی علمای دین در امر حکومت داری و شرایط رهبری نوشت.49

* ابن الطقطی، الفخری کتاب «فی الادب السلطانیه» را نوشت.

* میرزای نائینی کتاب «تنزیه الامة» را نوشت.

امام خمینی و پیوند دین و سیاست:

از جمله عالمان دینی که درباره پیوند دین و سیاست، قلم زده اند و سخن گفته اند امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران است. سخنان ایشان در این باره بسیار است، تنها به ذکر چند جمله اکتفا می کنیم.

«اسلام فقط عبادت نیست، فقط تعلیم و تعلم عبادی و امثال این ها نیست، اسلام سیاست است، اسلام از سیاست دور نیست، اسلام یك حکومت بزرگ به وجود آورده است. یك مملکت بزرگ به وجود آورده است، اسلام یك رژیم است، یك رژیم سیاسی است منتها سایر رژیم ها از بسیاری از امور غافل بودند و اسلام از هیچ چیز غافل نیست.»51

«در ذهن ما جای گیر کرده اند و حتی حال باورشان آمده است آقایان به اینکه اسلام با سیاست جداست، یك احکام عبادی است ما بین خود و خدا، بروید توی مسجدتان و هر چه می خواهید دعا کنید، هر چه می خواهید قرآن بخوانید ماهم با شما کاری نداریم. امّا این اسلام نیست، اسلام در مقابل ظلمه ایستاده است، حکم به قتال داده است، حکم به کشتن داده است، در مقابل کفار و در مقابل متجاوزین احکام دارد. این همه احکام در اسلام نسبت به این ها هست، این همه احکام حکم به قتال وحکم به جهاد و حکم

به این ها هست، اسلام از سیاست دور است؟! اسلام فقط این مسجد رفتن و قرآن خواندن و نماز خواندن است؟! این نیست، این احکام را دارد و باید این احکام هم اجرا بشود.»52

«سیاستی که در صدر اسلام بود، یك سیاست جهانی بود. پیغمبر اسلام دستش را دراز کرده بود در اطراف عالم و عالم را داشت به اسلام دعوت می کرد، و دعوت می کرد به سیاست اسلامی و حکومت تشکیل داد و خلفای بعد حکومت تشکیل دادند در صدر اسلام از زمان رسول خدا تا آن وقتی که انحراف در کار نبود، سیاست و دیانت توام بودند...

اساس مطلب این جاست که اسلام آیا دین سیاست به همه ابعاد، با مسائل اجتماعی ملت ها به همه ابعاد، بامسائل اقتصادی و فرهنگی و همه چیزهایش با همه ی افراد توأم است یا این که اسلام باید منزوی باشد و در صدر اسلام آن هایی که حکومت دارند همه در اشتباه بودند، مسلمین مطلع بشوند که این بوق های استعماری آن هارا دارند از اسلام جدا می کنند و اسلام زدایی می کنند و محتوای اسلام را از آن چیزی که دارد، خالی می کنند.»53

کوتاه سخن اینکه: با نگاه به محتوای دین اسلام و جامعیت آن و آیات قرآن و روایات اسلامی و گفتار و کردار رسول مکرم اسلام(ص) ونیز با نگاه به برداشت و تفسیر عالمان دین از صدر اسلام تا زمان حاضر، به این نتیجه می رسیم که دین اسلام باسیاست توأم است.

بنابراین سکولاریزم در اسلام خواستگاهی ندارد و اگر برخی از نویسندگان معاصر مانند علی عبد الرزاق مصری قرائت جدیدی از اسلام را ارائه می دهد ومی کوشد تا بین اسلام و سکولاریزم نوعی سازش ایجاد کند، با آنچه که بیان شد، روشن می شود که این قرائت با ماهیت دین اسلام سازگاری ندارد و به همین جهت است که چنین قرائت های شاذ ونادری بر اسلام پژوهان تأثیری ندارد، تنها اثرش انزوای خود گوینده

است. همان گونه که خود علی عبد الرزاق با بیان افکار سکولاریستی و نسبت دادن آن به اسلام خود را از جمع دین پژوهان و امت اسلامی منزوی نمود. محمد رشید رضا در کتاب «الخلافة او الامامة العظمی» در رد مبانی فکری عبد الرزاق نگاشت.

نویسنده دیگر مصری محمد قطب، سکولارها را در ردیف بی دینان خواند وی در مقدمه کتابش به نام «العلمانیون والاسلام» (سکولارها و اسلام) می نویسد: سکولاریست ها مدتی است حمله گسترده ای را بر ضد حاکمیت دین اسلام و بر ضد «مسلمانانی که خواستار حاکمیت اسلام اند، آغاز کرده اند و در این زمینه چنان تلاش می کنند که گویا خطر بزرگی را که نزدیك است نابودشان کند، دفع می کنند.

در این حمله دموکراسی را جایگزین اسلام می سازند و... شگفت آور این است که بسیاری از سکولاریست ها در دوران قدرت و سلطه کمونیسم، کمونیست بودند... هم چنین شگفت آور است که آنان با اجرای دین، با این ادعا مخالفت می کنند که پیاده کردن اسلام، به مردم این آزادی را نمی دهد که به حقوق سیاسی خود برسند...

آنچه این شگفتی را می زداید یا از آن می کاهد، این است که انسان دریابد محرك اساسی سکولاریست ها ناخوشنودی و نفرت آنان از اسلام و اجرای آن است.»54

2 ـ 3 ـ عملکردها در دوره اقتدار

در دوره چند صد ساله ای که مسلمانان در اوج اقتدار بودند و حکومت دینی در جهان اسلام بر قرار بود، گرچه در برخی موارد از سوی مسؤولان و حاکمان یك سری ضعف ها و کاستی هایی اتفاق می افتاد و گاه گاهی از دین استفاده ابزاری می شد، ولی در مجموع به خصوص بامقایسه با عملکرد کلیسا در دوران قرون

وسطی، عملکردها به گونه ای بود که نه تنها مردم را از دین گریزان نمی کرد، بلکه آنان را به دین اسلام تشویق می کرد.

رفتار پیامبر (ص) بامردم، خود الگوی خوبی برای حکمرانان اسلامی بود، رفتار خلفای راشدین برای دیگر زمامداران الگو بود، گوستاولوبون مسیحی فرانسوی درباره عملکرد پیامبر اسلام (ص) می نویسد که رسول خدا(ص) مردم را از خود راضی نگه می داشت،به کسی ظلم نمی کرد، در هنگامی که احساس کرد، مرگش نزدیك شده است، با مردم سخن می گوید و چنین می گوید:

«ای مردم به هر که من تازیانه ای زده ام، اکنون برخیزد و از من قصاص کند و اگر سخن ناروایی در باره آبروی او به زبان را نده ام هم چنان قصاص نماید و اگر مالی از کسی گرفته ام هم اکنون از من بگیرد و مبادا از کینه و دشمن من بیم داشته باشد، زیرا کینه و دشمن در من نیست و من از آن دورم...»55

همو در باره ی خلق و خوی پیامبر اسلام (ص) می نویسد:

«پیوسته با مردم خوشرو بود، و غالباً خاموش می نشست، خوی او نرم و اخلاقش نیکو بود; در پیش او بیگانه و نزدیك، نیرومند و ناتوان در برابر حق یکسان بودند، مستمندان را دوست می داشت، و هیچ گاه بی نوایی را به خاطر ناداریش با نظر حقارت نمی نگریست، چنانچه از زورمند و سلطانی هم به خاطر اقتدارش احترام نمی کرد....»56.

همو در باره ی جانشینان پیامبر(ص) می نویسد:

«خلفای راشدین... این ها یاران و اصحاب پیامبر بودند، اینان در زهد و بی آلایشی و سادگی در زندگانی شخص خود به پیامبر اقتدا کرده بودند; ابو بکر وقتی مرد جز پیراهنی که برتن داشت و شتری که سوار می شد و نوکر در خانه اش چیزی دیگری نداشت و تازنده بود فقط روزانه پنج درهم برای مخارج زندگی شخص از بیت المال به عنوان حقوق برداشت می کرد.

عمر جامه وصله داری می پوشید وشب ها روی پله های مسجد با بینوایان بسر می برده...

در عهده خلفای راشدین مسلمانان از یك مساوات کاملی برخوردار بودند; احکام دین برای همه یکسان بود.

علـ(ع) برای شکایت و محاکمه از کسی که مدعی بود زره آن حضرت را دزدیده بود، در برابر قاضی قرارگرفت وشخصاً در محکمه حاضر شد...»57

گوستاولوبون می نویسد که در دوره تمدنی مسلمانان، حاکمان اسلامی با مردم رفتار خوبی داشتند می گوید: اگر آنان با مغلوبان بد رفتاری می کردند. مغلوبان با هم متحّد می شدند و برآنان می شوریدند، بنابر این یکی از عوامل پیشرفت مسلمانان رفتار خوب آنان بود. وی می نویسد:

«همین گذشت و اغماض اعراب فاتح که مورخان آن را نادیده گرفته اند، یکی از عوامل سریع پیشرفت و توسعه ی فتوحات آنان بود. و سبب گردید که بسیاری از ملت ها، مذهب، نظام و زبان ایشان را با آغوش باز بپذیرند.»58

بنابرآنچه که گوستاولوبون بیان کرد، رفتار حاکمان اسلامی در دوره تمدنی مسلمانان نه تنها مایه دین گریزی مردم نبود، بلکه مایه دین گرایی آنان شد، بر خلاف آن چه که اروپائیان مسیحی در دوره اقتدار دینی انجام دادند. در این رابطه خوب است در باره عملکرد مسلمانان و عملکرد مسیحیان در تسّلطشان بر بیت المقدس مقایسه شود. و در زمان خلیفه دوّم، بیت المقدّس توسّط مسلمانان فتح شد. خلیفه بر مردم آزادی داد تا هر که دلش خواست مسلمان شود، خود این برخورد خوب سبب شد تا بسیاری از مردم فلسطین اسلام را با آغوش باز پذیرا شوند. حال بعد از گذشت بیش از چهار صد و پنجاه سال یعنی: در سال 493 هـ. ق. مسیحیان در جنگ های صلیبی بیت المقدس را اشغال کردند; جنایات بسیاری مرتکب شدند که قلم از بیان آن شرمنده است. همو در این بار می نویسد:

«طرز سلوك صلیبی ها در تمام این جنگ ها نشان می دهد که این ها بی شعورترین وحشی های عالم بوده اند، چه این ها فرقی میان دوست و دشمن، مردم غیر نظامی ونظامی، زن و مرد، خرد و کلان، نمی گذارند و همه را معرض قتل و غارت قرار می دادند....

لشکرما در میان کوچه ها و میدان ها و پشت بام ها گردش می کردند تا عطش خود را از خون مردم فرونشانند، عیناً مانند شیر ماده ای بودند که بچه اش را ربوده باشند، اینان کودکان و جوانان و پیران را می کشتند و آن ها را قطعه قطعه می کردند و اساساً هیچ انسانی را زنده نمی گذاردند... شکم های مرده ها را پاره می کردند که طلا از میان آن ها پیدا کنند، راستی حرص و طمع و علاقه به زر و زیور چه می کند! خون در کوچه های بیت المقدس که از لاشه ی کشتگان انباشته شده بود، چون نهرها جاری بود! آه از این کوران سنگین دل! در حقیقت میان این همه جمعّیت یك نفر هم نبود که به دین مسیح معتقد باشد!...

قشون صلیب هنگامی که داخل بیت المقدس شدند، رفتارشان به کلّی مخالف با رفتاری بود که عمر بن خطاب خلیفه مسلمانان با مسیحیان بیت المقدس هنگام فتح آن جاکرد.... داستان کشتار ده هزار مسلمان را در مسجد عمر همین کشیش نقل کرده است و دنبال آن می گوید: به راستی قشون ما در هیکل سلیمان، در خون ریزی ها افراط کردند، از یك سو لاشه های کشتگان در خون خود دست و پا می زدند، در طرف دیگر دست و بازوهای قلم شده، گویا با انگشتان تسبیح می گفتند و هر کدام می خواستند به بدنی متصل گردند....»59

* پرهیز از یك اشتباه

برخی به جهت پاره ای از شباهت های موجود بین جهان اسلام و جهان مسیحّیت، مانند: بهره مندی از اقتدار دینی و حکومت تئوکراسی و... پدیده هایی که نتیجه طبیعی جامعه مسیحّیت اروپا بود، مانند سکولاریزم، پلورالیزم و... را به جهان اسلام تسّری دهند. در حالی که بین این دو تفاوت بسیاراست. از جمله تفاوت ها:

1 ـ در محتوای مسیحّیت و هم در عملکرد مسیحیان در دوره اقتدار، علم گریزی وجود داشت. در حالی که در اسلام علم دوستی و دانش طلبی بوده و هست. در آن جا تعارض بین علم و دین بود ولی در این جا تعاون بین علم و دین.

2 ـ در آن مرام رهبانّیت و دنیاگریزی بود ولی در اسلام رهبانّیت مطرود است.

3 ـ در آن مرام خردگریزی است ولی در اسلام خردوزری.

درباره این تفاوت ها ژان ژاك روسو می گوید:

مذهب مقدس (مسیحیّت) همواره از هیئت حاکمه جدامانده است و رابطه آن با دولت اجباری نبوده است. حضرت محمد(ص) نظریات صحیحی داشت و دستگاه سیاسی خود را خوب مرتب نمود، تا زمانی که طرز حکومت او در میان خلفای وی باقی بود، حکومت دینی و دنیوی بود. شرعی و عرفی یکی بود و مملکت هم اداره می شد....»61

روبرت هوگوت جاکسون دادستان سابق دیوان آمریکا می گوید:

از آن جا که آمریکایی ها اساس مذهبی و یا فلسفی قوانین اسلامی را قبول ندارند، این طور فکر می کنند که هر چه براین اساس مبتنی گردیده است، نمی تواند نظر و توجّه ما را جلب کند، ولی حقیقت این است که همین سیستمی که غیر عملی قلمداد می شود، اعمال بزرگی را توانسته است به طور حیرت انگیزی انجام دهد. این طور بود که نیروی حیات بخش و الصاق دهنده آیین محمدی (ص) در طرف یك قرن پس از رحلت محمد(ص) قوم و عشیره او را، با آن که فاقد یك دولت متشکل واقعی و فاقد یك قشون ثابت و فاقد

آرمان های سیاسی مشترك بودند، با این وجود قادر ساخت به سواحل آفریقایی مدیترانه استیلا یابد... مطلب عمده این است که ما تازه شروع کرده ایم به تشخیص این که این مذهب که جوان ترین مذهب دنیا است، فقهی ایجاد نموده است که حسّ عدالت خواهی میلیون ها مردمی که در زیر آسمان های سوزان آفریقا و آسیا و هم چنین هزاران نفر دیگر که در کشورهای آمریکا زندگی می کنند را اقناع می نماید....»62

در پایان این فراز جادارد این سخن ارزشمند طنطاوی را یاد آورشویم، وی در تفسیرش می گوید: انحطاط مسلمانان و ترقی اروپائیان از یك نقطه شروع شد و آن اعراض از دین است.»63

ما از دینی که سعادت بخش و بالنده است روگردان شدیم و به انحطاط گراییدیم ولی آنان از دینی که منحط بود و پر از اوهام و خرافات و ضد علم بود، فاصله گرفتند و پیشرفت نمودند.

4 ـ راه حل ها:

حال که دانستیم: سکولاریزم با دین اسلام سازگاری ندارد، چون که زمینه رشد سکولاریزم در اروپا معلول دو چیز بود، یکی محتوای منحط و ضد علمی معارف کلیسا و فلسفه ای اسکولاستیك و دیگری عملکرد بدرهبران دینی در دوره اقتدار کلیسا، و این دو عامل در جهان اسلام منتفی است. یکی سئوال در این است که چه کنیم تا در آینده گرفتار این مشکل نشویم؟ چرا که ممکن است هم در بـُعد معرفت دینی تحریف صورت گیرد و هم در بعد کرداری، به نحو شایسته ای رفتار نکنیم و مایه دین گریزی شود. آیین حضرت مسیح ضد علم نبود، بعد که تحریف رخ داد این تضاد پدیدآمد.

آن حضرت امتش را به نیکوکاری فراخواند ولی امّت بد عمل کردند و مردم را از دین گریزان نمودند.

برای این که جهان اسلام با معضل سکولاریزم گرفتار نشود، شایسته است دانشوران اسلامی به این امور همّت نمایند.

1 ـ در معرفت های دینی آن جایی که دلیل قطعی دینی برای وجوب و یا حرام چیزی وجود نداشته باشد و با اصول عملی و امارات اجتهادی، حکمی را استنباط نمودیم، آن را با جزمّیت بیان نکنیم، چون که جزمی و یقینی نیست گرچه در تکلیف شرعی حجت تمام باشد; چرا که متصدیان کلیسا در دوره حاکمیت فلسفه اسکولاستیك، در موارد غیر جزمی، جزمی برخورد کردند، ومتهم به انسان های خشك و دگم شدند، برای جلوگیری از بر چسب اتهام دگماتیستی که خود زمینه ای برای رشد سکولاریزم است، شایسته است که خود با غیر جزمی خواندن احکام غیر جزمی در این امر همّت نماییم.

2 ـ حوزه ی معرفت دینی یا متافیزیك با حوزه ی معرفت طبیعی یا فیزیك جدا است. قلمرو هر یك جدا و نیز ابزار شناخت هر یك هم جدا و بادیگری متفاوت است. بنابراین نباید این دورا به هم در آمیخت، چون که یکی از زمینه های رشد سکولاریزم در اروپا همین در آمیختن بین دو حوزه ی فیزیك و متافیزیك است.

3 ـ عدم استفاده ابزاری از دین، استفاده ابزاری از دین موجب بدبینی و سست شدن باورهای دینی مردم می شود و باسست شدن باورهای دینی، تفکرات سکولاریستی رواج می یابد.

4 ـ تبیین جامعّیت دین اسلام: بسیاری نمی دانند که دین اسلام در بسیاری از زمینه های سیاسی ـ اجتماعی نظر دارد. بر عالمان دین است که همه ابعاد دین را برای مردم بیان کنند تا توهّم این که

دین اسلام یك بعدی است، بر طرف شود. اگر برخی از مسلمانان نادانسته به سکولاریزم گرایش پیدا می کنند، این ریشه در همین یك بُعدی نگری دین دارد.

5 ـ بیان تمدن اسلامی و نقش دین در این تمدن: سکولارها می گویند: دین مانع پیشرفت است، بانگاه به تعاملات فرهنگی و تمدنی در عالم اسلام بطلان این نگرش هویدا می شود.

6 ـ محدود کردن منطقه ممنوعه: در اسلام یك منطقه ممنوعه وجود دارد که این با نصوص و دلیل شرعی دایره اش محدوداست و از چنان وسعتی برخوردار نسیت چون که دین اسلام دین سمهه سهله است. لیکن برخی از فقیهان با احتمالات و احتیاطات بسیار، این دایره را توسعه داده اند که نتیجه این توسعه، دین زدگی است و دین زدگی زمینه ی رشد افکار سکولاریستی است.

7 ـ جلوگیری از تفسیرهای مادی درواژگان و مفاهیم دینی، چرا که اگر مفاهیم دینی و معنوی، مادی تفسیر شوند، در این صورت از محتوای متافیزیکی و معنوی تهی می شوند و خود این راهی برای کم رنگ شدن باورهای دینی و در نتیجه، رشد سکولاریزم می شود.

8 ـ مبارزه با صوفی گری: صوفی گری بارهبانیت همسو و سازگار است سکولاریزم در غرب واکنش تفسیر رهبانیتی و دنیاگریزی از دین است، حال اگر در اسلام هم گرایش رهبانیت رواج یابد، سکولاریزم به عنوان حرکت واکنشی رواج پیدامی کند.

9 ـ پاسخ به شبهات تعارض علم و دین: گاهی به نظر می رسد که بین برخی از مسائل و گراره های دینی و

پیشرفت های علمی سازگاری نیست، در چنین هنگامی بر عالمان دینی است که این شبهه تعارض بین علم و دین را پاسخ دهند در اسلام بین علم و دین تعارضی وجود ندارد، بلکه بین این دو تعاون است. موارد شبهه انگیز به طور قطع و یقین راه حل دارد. حال اگر این راه حل یافت نشد، زمینه رشد سکولاریزم مهّیا می شود.

10 ـ محدودیّت در قرائت های مختلف دینی: همان گونه که در این نوشتار بیان شد، یکی از زمینه های رشد سکولاریزم در غرب، رواج قرائت های مختلف بلکه متضاد از دین بود، هرچه این قرائت ها بیش تر و با تفاوت های بیش تر رواج پیداکند، دین زدگی و سستی در باورهای دینی و رشد افکار سکولاریستی را درپی دارد.

11 ـ تنقیح روایات; زدودن روایاتی که اصلی ندارد و مایه بدبینی به دین می شود، یکی دیگر از راه های جلوگیری از رشد سکولاریزم است. چراکه وجود روایات دروغین متضاد با علم و متضاد با دیگر معارف دینی راه را برای دین زدایی و رواج افکار سکولارها آماده می کند.

پی نوشت ها:

1. کلینی، اصول کافی، ج1، ص116

2. بهاء الدین پازارگاد، مکتب های سیایس، ص106

3. کتاب نقد.، ش1، ص197 ـ 196

4. معجم الوسیط، واژه ی علم

5. مجموعه ی آثار، ج1، ص479

6. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، سید هاشم حسینی، ص141

7. مجموعه ی آثار، ج1، ص479 ـ 480

8. همان، ص481

9. همان، ص482

10. اتین ژیلسون، نقد تفکر فلسفی غرب، احمد احمدی، ص96

11. همان، ص95

12. تاریخ تحولات اجتماعی، ج2، ص162; حقیقت مسیحّیت ص45

13. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج18، ص349، 351، 360، مجموعه آثار شهید مطهری ج1، ص488 و489

14. ر. ك: بولتن اندیشه، ج10، ص136 ـ 138

15. مجموعه آثار، ج1، ص480

16. محمّد قطب، سکولارها چه می گویند؟، ترجمه ی کتاب العلمانیون والاسلام، جواد محدثی، نشر کانون اندیشه جوان، ص128

17. جلال آل احمد، خدمت و خیانت روشنفکران، ج2، ص57; مجله حوزه، ش85، ص333

18. تهاجم فرهنگی، ص98

19. فرهنگ و تهاجم فرهنگی، بدگرفته از سخنان مقام معظم رهبری حضرت آیت ا خامنه ای، سازمان مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی، ص56 ـ 55

20. جعفر سبحانی، رمز موفّقیت مردان بزرگ، ص64 و65

21. مثنوی معنوی، دفتر دوّم، ص204 و205

22. عروة الوثقی، ترجمه کاظمی خلخالی، ص90; مجله حوزه، ش59، ص84

23. عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام. ص66 ـ 67

24. همان، ص68

25. صحیفه نور، ج12، ص216

26. همان، ص216

27. سوره مائده آیه6

28. امام خمینی، ولایت فقیه، ص67

29. سوره حدید آیه27

30. مجلسی، بحار الانوار، ج22، ص264

31. سوره ای آل عمران، آیه104

32. سوره ی انفال، آیه39

33. همان، آیه60

34. سوره مانده، آیه 33

35. همان، آیه38

36. فیض الاسلام، نهج البلاغه، قصار الحکم ش244

37. کلینی، کافی، ج1، ص200

38. امام خمینی و حکومت اسلامی، ویژه کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی، ج1، ص269

39. درآمدی بر ریشه های انقلاب اسلامی، ص199

40. همان، ص184 و185

41. حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص16

42. سوره احزاب، آیه21

43. حمید عنایت، همان، ص77; در آمدی بر ریشه های انقلاب اسلامی، ص185 و186

44. عبد الرحمان بن خلدون، مقدمه ی ابن خلدون، محمد پروین گنابادی، ج1، ص420 ـ 419

45. ر.ك. مجله حوزه، ش85، ص303 تا 308

46. صحیفه نور، ج20، ص222

47. همان، ج1، ص239 و240

48. اسلام ناب، ص46 و47

49. محمد قطب، سکولارها چه می گویند،. جواد محدثی، ص9 و10

50. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، سید هاشم حسینی، ص111

51. همان، ص112

52. همان، ص158 و159

53. همان، ص756 و757

54. همان، ص399 تا 401

55. بولتن اندیشه، شماره 10 و11، ص144

56. همان، ص148

57. مقدمه تفسیر نویس، محمد تقی شریعتی، ص3